هو العلیم

تحلیل و تبیین علّت تشخّص وجود

نقد دیدگاه مشهور و بیان نظریّه مختاردرباب علّت تشخّص وجود

سلسله دروس خارج اسفار اربعه ـ السّفر الاوّل ، المسلک الاوّل، المرحلة الاوّلیٰ، المنهج الاوّل، الفصل الخامس، فی أنّ تخصّصَ الوجود بماذا ـ

جلسهٔ سی‌وپنجم

استاد

آیةالله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

بيان مصاديق شئون ذاتيّه وجود

صحبت در مراتب طوليّهٔ وجود بود. عرض شد؛ آنچه در عالم وجود از حيث رتبه، در سلسلهٔ طوليّه قرار می‌گيرد از شئون ذاتيّهٔ خود وجود است نه چيزی منحاز و جدای از آن. يعنی به عبارت ديگر، شدّت و ضعف، تقدّم و تأخّر مرتبهٔ وجودی وجود، اوّليت و اولويّت، عليّت و معلوليت، از شئون ذاتيّهٔ نفس وجود بوده و جدای از آن نيست. و همين‌طور ـ خلافاً للقوم ـ آنچه که در مرتبهٔ عرضيّه قرار می‌گيرد از موجودات و تکيّف وجود به کيف‌های مختلف، و تکمّم وجود به کم‌های مختلف، و به معروضيّت درآمدن وجود به اعراض مختلفه، تمام اينها از شئون ذاتيّهٔ وجود هستند و جدای از آن نيستند.

ريشهٔ تشخّص در سلسلهٔ طوليّه و عرضيّه

و لهذا، مطلبی که در اينجا مرحوم حاجی

ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم در حاشیه ذکر کرده‌اند[1] علّت تغییر عنوان تشخّص به تخصّص است ولی درواقع ضرورتی برای این تبدّل وجود ندارد. [حالا صحبت در این است که] ریشهٔ تخصّص یا تشخّص یا امتیاز چیست؟ آیا همان‌طوری‌که مرحوم آخوند در اسفار علّت تخصّص و تشخّص را شدّت و ضعف و تقدّم و تأخّر می‌دانند است، و یا علّت تخصّص و تشخّص در سلسلهٔ عرضیّه عبارت است از عوارضی که مُنبعث از ماهیّات می‌شود، اگرچه در مرحلهٔ وجود خارجی، اتّحاد هوهو ی[2] و اتّحاد ماهوی و اتحاد تعیّنی به حمل شایع دارند. البته درصورتی‌که اعراض را لابشرط فرض کنیم.

دو لحاظ «لابشرط» و «بشرط‌لا» برای اعراض

چون اعراض به اعتبار عقل و تأمّل عقلی بر دو قسم هستند:

گاهی‌اوقات اعراض را و به‌طور کلّی انواع و فصول و صورت و مادّه را لابشرط فرض می‌کنند که

---

[1] الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۴، تعلیقه ۱.

[2] این همانی. (محقق)

در آن‌صورت، در قضایای حملیّه با موضوع اتّحاد دارند؛ مثل‌اینکه می‌گویند: زیدٌ متکمّمٌ، زیدٌ متکیّفٌ، الانسانُ متکمّمٌ، و متکیّفٌ، الانسان مضافٌ، الانسان ذو مکانٍ، الانسانُ ذو زمانٍ. درصورتی‌که زمان و مکان و اعراض لابشرطِ [از] صدقش بر موضوع اخذ بشوند می‌توانند عرَضی واقع شوند، یعنی عرضیِ خارج محمول، مثل «زیدٌ قائمٌ» که قائم با زید در عالم خارج اتّحاد دارد، اما از نقطه‌نظر ماهوی بین آنها تفاوت وجود دارد.

اما گاهی‌اوقات اعراض را بشرط‌لا اخذ می‌کنند، یعنی نفسُ العرض را به‌عنوان عرضیّت و بدون حمل او بر موضوع در نظر می‌گیرند و آن را تنها و بدون موضوع فرض می‌کنند و برای آن حساب جداگانه‌ای باز کرده و یک معنای استقلالی تصوّر می‌کنند. در این‌صورت بر موضوع حمل نمی‌شود مگر به حمل مواطات و اشتقاق و امثال‌ذلک؛ [من‌باب‌مثال] در «زیدٌ عدلٌ» می‌گوییم: «زیدٌ ذوعدلٍ» چون عدل بشرط‌لا اخذ شده است. پس «زیدٌ عدلٌ» معنا ندارد مگر اینکه عدل را به معنای عادلٌ بگیریم و[یا] لابشرط.

درهرصورت، به اعراض تسعه‌ای که بشرطلا اخذ شده‌اند، به‌لحاظ استقلالی نگاه می‌کنیم و وقتی که لحاظ، لحاظ استقلالی شد ـ همان‌طور که مرحوم حاجی در حاشیه می‌فرمایند ـ چگونه ممکن است که مشخِّص برای وجود شود؟! چون عرض بعد از تحقّق موضوع عارض می‌شود نه قبل از آن. و [حالا] فرض ما این است که وجود منبسط به چه نحو تشخّص پیدا می‌کند؟ ما سراغ علّت می‌گردیم، نه‌اینکه ببینیم حالاکه این وجود تشخّص پیدا کرد چه عوارضی بر آن حمل می‌شود؛ چون بالأخره این وجود در مکان و زمان است، و بروز زمان، مکان، متی، أین، اضافه، جده و... رتبةً بعد از تحقّق موضوع است. یعنی وجود رتبةً باید تحقّق پیدا کند نه زماناً. و تقدّم موضوع بر اعراض تقدّم طبعی است نه تقدّم خارجی. بنابراین در اینجا این اعراض نمی‌توانند مشخِّص باشند.

عدم علیّت اعراض نسبت به تشخّص وجودات

آن‌وقت اینها فقط جنبهٔ حکایی دارند و علّت برای تشخّص نیستند. یعنی اگر وجودی در خارج

تحقّق پیدا کند، صرف وجودش و بودنش در زمانِ خاص، حکایت از یک وجود می‌کند؛ نه‌اینکه بودن در این زمان، علّت وجود زید بشود، علّت چیز دیگری است. بله، وقتی که در این زمان تشخّص پیدا کرد ما از بودن زید در این زمان، از بودن زید در این مکان و از بودن زید به اضافه نسبت به این جهات، پی‌می‌بریم که زید باید تحقّق خارجی داشته باشد. آیا سواد و بیاض علّت وجود زید هستند یا نه، موضوعیّت زید علّت برای وجود سواد و بیاض است که لابشرط اخذ شده است؟ بنابراین نمی‌توانیم اعراض را ـ چه بشرطلا و چه لابشرط ـ علت برای تشخّص بدانیم. و همان‌طور که مرحوم حاجی در اینجا اشاره‌ای کرده‌اند، اعراض جنبهٔ حکایی دارند و حق هم با مرحوم حاجی است. ایشان متوجّه این نکته بوده‌اند.

البتّه بعد از اینکه وجودی متشخّص شد می‌توان به اعتبارات عقلی، یک سری اعراض را از آن انتزاع کرد. اگر ارتباط آن را با جهات خارج لحاظ کردیم اضافه را انتزاع می‌کنیم، اگر کیفِ آن را لحاظ کردیم تکیّف آن را انتزاع می‌کنیم، اگر کمّ آن را لحاظ کردیم

تکمّم آن را انتزاع می‌کنیم، اگر موقعیّت و سر و بدن و دست و پای آن را لحاظ کردیم وضع آن را انتزاع می‌کنیم، اگر انتساب آن را به جهات دیگری که جنبهٔ ملکیّت دارد لحاظ کردیم جده را از آن انتزاع می‌کنیم، و هلمّجرّاً.

بله، اینها بعد التشخّص زید، لا قبلَ التشخّص زید و لا بنحوِ العلّیةِ لتشخّص زید، انتزاع می‌شوند. پس علّت تشخّص، در سلسلهٔ عرْضیّه نمی‌شوند.

علیّت تقدّم و تأخّر نسبت به تشخّص مراتب وجود

در سلسلهٔ طولیّه هم خودِ تقدّم و تأخّر علّت تشخّص است؛ یعنی یک وجود وقتی در مرتبهٔ مافوق قرار می‌گیرد، همین در مرتبهٔ مافوق قرارگرفتن، علّت برای تشخّص آن است. چون وجودات عقول مفارقه و یا مفارقات نوریّه دارای جنس و فصل نیستند، جنس و فصل آنها انّیت[1] آنها

[1] وجود و تحقق (محقق).

است، مادّه و صورت ندارند، پس شدّت نوریّه و ضعف نوریّه و تقدّم رتبی بر تأخّر رتبیِ مرتبهٔ دیگر، علّت تشخّص آنها است. یعنی همین که اینها در این رتبهٔ پایین‌تر واقع شده‌اند، علّت تشخّص آنها است. این که در رتبهٔ پایین واقع شده است علّت تشخّص است، چیز دیگری غیر از این، نمی‌خواهیم.

اشکال بر علیّتِ تقدّم و تأخّر نسبت به تشخّص وجود

حالا اگر سؤال شود که تقدّم و تأخّر از مقولهٔ اضافه هستند و مقولهٔ اضافه بعد از تحقّق موضوع، عارض بر این موضوع می‌شود و قطعاً در تقدّم رتبی یک وجود بر وجود دیگر، جنبهٔ نسبیّت لحاظ شده است، پس چطور ممکن است که علّت برای خود آن موجود بشود [در حالی که پس از آن موجود، محقق می‌شود]؟ ![1] یعنی چطور ممکن است که علّت موجودیّت آن موجود بشود و موجودیّت آن موجود، عبارةٌ اخرای تشخّص و عبارةٌ اخرای تخصّص و عبارةٌ اخرای تمیّز باشد؟!

---

[1] چرا که این دور است. (محقق)

و یا همان‌طور در شدّت و ضعف هم این اشکال وارد است. شما زمانی شدّت را به موضوعی انتساب می‌دهید که در خارج وجود داشته باشد؛ آن‌وقت می‌گویید: این [شیء] نسبت به آن [شیء] شدید، قوی یا أقوی است و آن [شیء] نسبت به این [شیء] ضعیف یا أضعف است این اقوائیّت و شدّت و تقدّم از مقولات اضافه هستند و مقولهٔ اضافه اگر از جهت مفهومی نگاه بکنیم، ازنظر مفهومی داخل در مقولات است و وجود مقولات، وجود بالعرض است و وجود بالعرض نسبت به وجود معروض و موضوع خودش، تأخّر طبعی دارد. و یعودُ الاشکال!

[می‌توان گفت]: منظور از تقدّم، مفهوم تقدّم [و تأخّر] نیست بلکه مصداق خارجی تقدّم [و تأخّر] است نه لحاظ تقدّمیّت این [شیء] نسبت به آن [شیء]؛ یعنی مفهوم در اینجا راه ندارد [بلکه] مرتبه در اینجا لحاظ شده است، یعنی بودنِ وجود در این مرتبه، علّت برای تشخّص آن است، البتّه ما کاری هم به تقدّم و تأخّر هم نداریم. حالا ما اسمش را عوض می‌کنیم.

تقوّم مراتب وجود به خود مراتب

من‌باب‌مثال بخار آبی که از سطح دریا برمی‌خیزد و به‌طرف بالا می‌رود مراتبی را طی می‌کند. این بخار در هر مرتبه‌ای که قرار بگیرید، آن مرتبه تشخّص برای آن بخار است؛ گاهی‌اوقات که انسان در آسمان پرواز می‌کند چند مرتبهٔ از ابر را می‌بیند، یعنی یک مرتبهٔ از ابر پایین است و وقتی بالاتر می‌رود می‌بیند که هنوز بالای سرش ابر وجود دارد، یک‌مقدار که بالاتر می‌رود به آن ابرهای بالاتر می‌رسد، و تازه به آنجایی می‌رسد که می‌بیند بالای سرش هنوز ابر است؛ این مراتب عدیدهٔ ابر هنوز هست. چرا این‌طور است؟ اگر ابر بالاتر از مرتبه‌اش پایین بیاید نابود می‌شود و اگر آن ابر پایین‌تر به مرتبهٔ بالاتر برود نابود می‌شود. [پس] این بخار در هر مرتبه‌ای که قرار می‌گیرد مرتبهٔ تشخّص وجودی آن است؛ در یک مرتبه، یک نحوهٔ ابر منعقد شده است و در مرتبهٔ بالاتر یک مقدار منعقد شده است. پس نفسِ مرتبه، علّت تشخّص وجود است.

این مسئله تاحدودی اشکال را در سلسله طولیّه برطرف می‌کند و موجب می‌شود که تشخّص را به

شدّت و ضعف و یا به تقدّم و تأخّر نسبت بدهیم؛ به این نحوه؛ آن وجودی که خداوند از جنبهٔ تجرّدی در آن بیشتر قرار داده است و جنبهٔ تجرّدی‌اش شدیدتر است، همان شدّت تجرّدی نوریّه تشخّص آن را به‌وجود آورده است. بنابراین عقول مفارقه، ملائکه و تعبیرات مختلفه‌ای که در این زمینه شده است حکایت از این نکته می‌کنند که اگر وجودی در مرتبهٔ مافوق قرار دارد به این علّت است که شدّت تجرّدی وجودیّهٔ آن، اقتضای این را می‌کند و چون وجود آن مجردتر است لذا مافوق مرتبهٔ پایین‌تر قرار دارد.

علت وقوع شدّت و ضعف در وجود

پس شدّت تجرّد عبارت است از تشخّص آن؛ به‌نحوی که اگر آن شدّت را بردارید، هیچ چیزی باقی نمی‌ماند، فقط همان وجود منبسط باقی می‌ماند و اصلاً در اینجا رتبه‌ای نیست، و یا اگر آن مرتبهٔ مادون را بگیرید دیگر چیزی باقی نمی‌ماند و همه یکی می‌شوند.

چونک بی‌رنگی اسیر رنگ شد *** موسیی با موسیی در جنگ شد[1]

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۲۱.

وقتی که این رنگ‌ها که عبارت است از اختلاف سلسلهٔ طولیّه در تقدّم و تأخّر و شدّت و ضعف و بالا و پایین و تو و من برداشته شد، فقط یک وجود باقی می‌ماند و همه بر سر یک کاسه و بر سر یک سفره می‌نشینند. یک چیز است و همه چیز است، همه چیز است و یک چیز است. تمام این دعواها به‌خاطر شدّت نوریّه و تقدّم و تأخّر اوّلیت و اولویّت است. و همه به‌خاطر این است که من خودم را بالاتر می‌بینم و می‌گویم: من اوّلم! او می‌گوید: نه، من اوّلم! من از السابقونَ السابقونَ هستم! آن‌وقتی که ما خدمت آقا بودیم تو کجا بودی؟! تو در شکم مادرت بودی پس ما مقدّمیم! بابا جان! اینها که به تقدم و تأخّر کاری ندارد! این‌ها یک [دسته] مسائل دیگر است. [بعد دوباره می‌گوید:] نه ریش ما سفیدتر است! جوجه برو پی کارت! همهٔ این حرف‌ها از کثرات است. به شما قول می‌دهم که اگر از مقام هو هویّت پایین بیاییم کثرت شروع می‌شود، تا به این دعواها برسد. منتها بعضی از کثرات، کثرات نوریّه است که حجاب‌های نور است و بعضی از کثرات، کثرات ظلمانی است که همین دعواها و

حجاب‌های نفسانی را شامل می‌شود. أعاذنا الله من ذلک! ما خودمان بدتر از همه در این مسایل گیر کردیم!

تلمیذ: آیا تشخّص به معنای تحقّق، و مواقع کثرات به معنای امتیاز است؟

استاد: هیچ فرقی بین تمیّز و تشخّص و تخصّص نیست. البتّه می‌توانیم امتیاز را از آثار تشخّص بدانیم؛ یعنی وقتی یک شیء متشخّص شد، تبعاً از مابقی امتیاز دارد، حالا یا امتیاز به فصل دارد یا امتیاز به نوع دارد، یعنی امتیاز به جنس دارد. ولیکن تشخّص و تخصّص خیلی با هم فرق ندارند.

تلمیذ: تشخّص یک امر ذاتی است.

استاد: امتیاز هم یک امر ذاتی است، در ذاتی بودن فرقی نمی‌کنند. لیکن ما سراغ علّت می‌گردیم که علّت تشخّص چیست؟

تلمیذ: وقتی ذاتی شد دیگر علّت نمی‌خواهد؟

استاد: بله، آن وجود قبل از تشخّص، منبسط است و تعیّن ندارد و قابل اشاره نیست و مرتبه و رتبه ندارد و دیگر علّت و معلول معنا ندارد. تمام اینها در وقتی است که آن عقل فعّال بخواهد تحقّق خارجی پیدا کند؛ آنجا است که این اوصاف بر آن حمل می‌شود که آیا مثلاً عقل فعّال بالاتر است یا عقول

مفارقه؟ و اینکه کدام جنبهٔ علّی دارند؟

طرح دو نوع از تشخّص در مراتب وجود

تلمیذ: آیا خود آن مطلق بودن، برایش تشخّص نیست؟!

استاد: در بحث روزهای قبل عرض کردیم که یک‌وقت وجود بنفسه و بحقیقته تشخّص دارد که این تشخّص واجب‌الوجود است، یعنی واجب‌الوجود در مقام هوهویّتش تشخّص دارد؛ چون الشیءُ ما لمْ یتشخّص لم یوجد و چون واجب‌الوجود، وجود است و اصلُ الوجود و موجود بذاته مستغنی از غیر است پس نفس وجود، موجب تشخّص و موجودیّت خودش است که از آن صرف نظر کردیم. حالا سراغ مراتب پایین‌تر می‌رویم و می‌گوییم: تشخّص مراتب طولیّه به چیست؟ آنها جنس، فصل، صورت، مادّه، وضع، سایه و... ندارند پس به چه چیزی تشخّص دارند؟ بالأخره آیا وجود خارجی دارند یا ندارند؟ حتی آنچه در خواب می‌بینیم هم وجود خارجی دارد؛ منتها وجود خارجی مثالی ولی بالأخره تشخّصی دارد، [من‌باب‌مثال] وقتی شما زید بن ارقم را در خواب می‌بینید، می‌گویید: دیشب زید بن ارقم را در خواب دیدم نه قصّاب یا بقّال یا کوزه‌گر محله را. پس این

تشخّص را در خواب احساس می‌کنید و حکمی بر آن حمل می‌کنید و ترتیب‌اثر می‌دهید، به دنبالش در بیداری می‌روید، شما را راهنمایی می‌کند که این کار را بکن و این کار را نکن؛ اینها به‌خاطر تشخّص خارجی است و خیال نیست. اینها مربوط به عالم مثال است.

آیا بالاتر از عالم مثال هم تشخّص داریم یا نداریم؟ بله، داریم. همهٔ این مسائل کلّیه و بدون صورت که به ذهن شما وارد می‌شود. [من‌باب‌مثال] همین مسائل ریاضی که مسئلهٔ کلّیهٔ بدون صورت است، هم تشخص دارد. شما در ذهنتان احساس می‌کنید که چنین قضیه‌ای در ذهن شما انجام شد یا نشد؟ درحالی‌که صورت ندارد. شما یک قضیّهٔ ریاضی را بدون صورت در ذهنتان حل می‌کنید، یک قضیّهٔ جبری و یک معادله را در ذهنتان حل می‌کنید بدون اینکه بگویید آن معادله صورت دارد. یا [من‌باب‌مثال] بدون اینکه در ذهن شما زنی یا فرزندی بیاید و بدون اینکه حسن و تقی و یا شخص دیگری بیاید، صرف یک قضیّهٔ کلّیه می‌آید؛ این دیگر

صورت مثالی ندارد و این مافوق مثال است و مربوط به ذهن شما است.

حالا بالاتر می‌رویم، آنچه مربوط به عقول است و مربوط به عوالم ربوبی است و آنچه مربوط به عقول مفارقه و مفارقات نوریه است، همهٔ اینها تشخّصات خارجی دارند، منتها این تشخّصات خارجی صورت و مادّه و جنس و فصل و امثال‌ذلک [نیستند].

تلمیذ: تشخّص همان تحقّق است؛ حالا آیا آن تحقّق با تعیّن است یا بدون تعیّن؟

استاد: تحقّق، بدون تعیّن معنا ندارد. تعیّن واجب‌الوجود عین تحقّق و عین وجود او است، تعیّن او عین ماهیّت اوست. «الحقُ ماهیّته انیّته»[1] ماهیّت یعنی تعیّن ماهیّتش که همان انیّتش است، همان عین خارجی، واقعیتش هم همین است. اصلاً عین خارجی، فقط ذاتِ حق است.

تلمیذ: پس این بحث مراتب باید جمع بشود. بحث تشخّص هم به همان علّت فاعلی برگردد و بگوییم: این همان ظهور حق است که در هر مرتبه‌ای ظهور پیدا کرده است؟

استاد: ما همین را می‌گوییم. ظهور حق به جای خودش محفوظ است اما این ظهور حق مراتبی دارد و بالأخره حق در مظاهر مختلف جلوه‌گر شده است.

---

[1] رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۹۶.

آیا شما از آدم زیبا خوشتان می‌آید یا از آدم زشت؟ در اینجا نمی‌گویید: این حق است بلکه می‌گویید: من این را می‌خواهم! اینکه می‌گویید: من این را می‌خواهم، یعنی این مظهر از آن مظهر امتیاز دارد و این تشخّص با آن تشخّص افتراق دارد. چون ذوق سلیم و طبع لطیف و ظریف سرکار عالی و متعالی فیض آسا اقتضا می‌کند که چون خودتان جمیل هستید و یحبّ الجمال [هستید] لذا به آن جمیل رغبت بیشتری دارید. ما اسم تمام اینها را تعیّن، امتیاز، تخصّص، تشخّص و یا تحقّق می‌گذاریم. بله، در اینکه اینها ظهورات حق هستند حرفی نداریم منتها ظهورات حق مختلف هستند؛ یا ظهور حق در مرتبهٔ نور است یا ظهور حق در مرتبهٔ ظلمت است یا ظهور حق در مرتبهٔ عقل یا ظهور حق در مرتبهٔ نفس یا ظهور حق در تجرّد محض است، یا ظهور حق در مادهٔ محض است که همان صورت و مادّه است. مثلاً آجر ظهور حق است، آن مُثل نوریّه هم ظهور حق‌اند.

تلمیذ: وقتی علّت تشخّص، مرتبه است، پس علیّت به چه معنا است؟! درحالی‌که می‌گویند: تقدّم و تأخّر است!

استاد: به این جهت می‌گویند که بالأخره در

سلسلهٔ طولیّه، علّتی برای تحقّق خارجی نیاز است. آیا ظهور حقّ بدون رتبه معنا دارد؟ امکان ندارد که حق، ظهور در مقام علیّت باشد ولی علّت متقدّم بر معلول نباشد. بنابراین، آنچه موجب تشخّص خارجیِ علّت شده، تقدّم آن بر معلول است؛ یعنی اگر بین علّت و معلول یک لحاظی بکنیم قطعاً می‌بینیم که علّت باید در مرحلهٔ مافوق باشد و معلول در مرحلهٔ پایین باشد. این مافوق بودن علّت برای تشخّص است. این مربوط به خود وجود خارجی است.

دیدگاه نهایی استاد در باب علّت تشخّص

اما آنچه به نظر حقیر می‌رسد این است که یک‌وقت بحث حکایت و مرآتیّت عوارض متشخّص است و یک‌وقت بحث علیّت تشخّص است و آنچه که علّت برای تشخّص است. اگر در مثال بخار دقّت کنیم می‌توانیم به این مطلب برسیم. وقتی که این بخار از زمین تصاعد پیدا کرده و به‌سمت بالا حرکت می‌کند دارای یک سری علل و عوامل و شرایط و مقارناتی است که آن علل و عوامل و شرایط و مقارنات و مصاحباتْ، آن دخان یا بخار

را در هر مرحله‌ای به‌صورت خاص و به تشخّص خاص درمی‌آورند. یعنی وقتی که یک ابر از سطح دریا تصادعد می‌کند این بخار دارای یک سری عوامل و خصوصیّات و یک نوع استعدادهای ذاتی و جوهری است که به‌واسطهٔ آن استعدادها و مواد و جوهر و ثِقل و خفتی که در بخار وجود دارد و برحسب خصوصیتی که دارد [از سطح دریا] تصاعد می‌کند، با توجه به آن علل و آن شرایط در یک مرتبه قرار می‌گیرد، به‌گونه‌ای که امکان صعود از آن مرتبه به مرتبهٔ بالاتر وجود ندارد إلا اینکه آن شرایط تغییر پیدا کند. یعنی هوا، برودت، خود آن خفت و ثقالتِ آن بخار و گرمای شمس و بادها دست به دست هم می‌دهند و این [بخار] را در این مرتبه نگه می‌دارند؛ وقتی در این مرتبه نگاه داشتند آن‌وقت ما آنها را مشاهده می‌کنیم، درحالی‌که قبل از آن، مشاهده نمی‌کردیم، ما زمین و آسمان را فقط تار می‌دیدیم، این تاری به‌خاطر این است که بخار دارد به‌سمت بالا می‌رود. اما زمانی ما این بخار را مشاهد می‌کنیم و به‌عبارت‌دیگر، [زمانی] این بخار تعیّن و تشخّص

پیدا می‌کند و قابل اشارهٔ حسیّه می‌شود که آن شرایط باعث شوند که این بخارها به‌صورت یک اجتماع دربیایند.

پس علّت برای تشخّص رتبه شد یا علل و عوامل؟ آن علل و عوامل خارجی، علّت تشخّص است نه رتبه. وقتی آن علل و عوامل خارجی، این را در آن رتبه نگه داشت آن‌موقع کشف می‌کنیم که این بخار باید در این رتبه باشد تااینکه تشخّص پیدا کند. یعنی رتبه، کاشف و حکایت و امارهٔ برای تشخّص است نه علّت آن. علّت نیست! علّت، آن نسبت و ارتباط بین علّت و معلول است. این‌گونه نیست که چون علّت بالاتر است پس علّت برای معلولی است. اقتضای ذاتی علّت، تأثیر گذاشتن در معلول است و چون اقتضاء ذاتی دارد کشف می‌کنیم که باید بالاتر باشد. بالاتر بودن، یک جنبهٔ نسبی است. وقتی یک شیء جنبهٔ علیّت نسبت به معلول داشت و این جنبهٔ علیّت را اعمال کرد و معلولی از آن به‌وجود آمد، این اقتضاء ذاتیِ علّت در معلول است که موجب تعیّن معلول و تحقّق خارجی و به‌وجود آمدن عین خارجی معلول است. وقتی که این‌گونه شد، عقل

می‌گوید: تا یک شیء در مرتبهٔ اقوائیّت از شیء دیگر نباشد نمی‌تواند تأثیر کند و تا یک شیء در مرتبهٔ مافوق از شیء دیگر نباشد نمی‌تواند مؤثر باشد. لذا همیشه می‌بینید که مرد جنبهٔ فاعلی دارد، چون همیشه در رتبهٔ مافوق از زن قرار دارد.

یک وقت ما به شیراز داشتیم می‌رفتیم دیدیم که مهماندار هواپیما دائماً می‌گوید خانم‌ها و آقایان، شب بخیر، صبح بخیر و از این چیزها. یا مثلًا یک ربع مانده به شیراز، و از این قبیل امور، صندلی او جلوی ما بود و ما هم گاه گاهی با ایشان می‌خندیدیم، وقتی خواستیم پیاده شویم- گفتم: آقا! چیزی در دل من عقده شده است- حالا، همه مردم هم ایستاده‌اند-. این همه گفتید خانم‌ها و آقایان؛ آخر مگر ما مردها آدم نیستیم، آخر مگر ما مردها هم دل داریم، یک بار هم بگو، آقایان و خانم‌ها او هم گفت: آقایان و خانم‌ها. یک مرد ریش تراشیده‌ای هم بود، گفت: حاج آقا! قربان دهانت بروم. یک خانمی هم از این حرف بدش آمد و گفت: نه! خیر. گفتم: هر چه می‌خواهید بگویید؛ آقایان که بالای

خانم‌ها هستند.

بنابراین آن علّت اصلی که موجب تشخّص وجود منبسط در مراتب مختلف می‌شود، جعل است. جعل است که علّت برای تشخّص خارج است. منتها آن جعل، اگر به علّت تعلّق بگیرد، تقدّم و تفوّق و شدّت را از آن انتزاع می‌کنیم و اگر آن جعل به معلول تعلّق بگیرد، تأخّر و ضعف و تأخّر جوهری و تجرّد جوهری و امثال‌ذلک را از آن انتزاع می‌کنیم. پس علّت تشخّص، جعل و همان مشیّت است، و تمام آنچه مرحوم آخوند ذکر فرموده‌اند از مراتب، رتبه، تقدّم و اعراض، جنبهٔ مراتیّت دارند و حکایت و آیات برای تشخّص هستند، نه علّت تشخّص.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمد و آل‌محمد

اصطلاحات درس

۱. شئون ذاتیّه وجود: مراتب و تعیّنات جدایی‌ناپذیر از خودِ حقیقت وجود.

۲. مراتب طولیّهٔ وجود : سلسله مراتب عمودی علّی، اشد و اضعف در برابر مراتب افقی وجود.

۳. اتّحاد هوهوی: این‌همانی مطلق وجودی، مخصوصاً در مراتب عالی یا در مورد حق.

۴. اعراض لابشرط / اعراض بشرطلا: دو نحوه لحاظ عقلی اعراض که در امکان حمل آنها بر موضوع یا استقلال آنها تأثیرگذار است.[1]

۵. وجود منبسط: حقیقت ساری و گسترده وجود که تعیّنات را می‌پذیرد.

۶. تقدّم رتبی: تقدّم ناشی از مرتبهٔ وجودی که خود، عامل تشخّص در سلسلهٔ طولی تلقّی شده است.

۷. جنبهٔ حکایی/ مرآتیّت عوارض: دیدگاهی که اعراض را نه علّت، بلکه کاشف و آینهٔ تشخّص می‌داند.

---

[1] دقت شود که کاربرد خاص این بیان از اصطلاح، فقط در این بحث است.

۸. عقول مفارقه/ مفارقات نوریّه: موجودات کاملاً مجرد و نوری در سلسله مراتب هستی.

۹. انّیت: تشخّص خاص و وجود فردی، به ویژه برای مجردات یا به معنای "هستیِ ویژه.

۱۰. مقام هو هویّت: مقام ذات احدیت و این‌همانی مطلق.[1]

۱۱. مُثل نوریّه: صور و الگوهای نوری و مجرد موجودات در عوالم بالاتر.

[1] این یک اصطلاح کاملاً تخصصی عرفانی-فلسفی است.